Received: 2025/5/29
Accepted: 2025/11/3
from 1 to 18

Abdolah Esfandyari
PhD Student in Quranic Sciences and Hadith, Ilam University, Ilam, Iran. (Corresponding Author)
a.esfandyari@ilam.ac.ir

Sohrab Morovati
Professor, Department of Quranic Sciences and Hadith, Ilam University, Ilam, Iran.
s.morovati@ilam.ac.ir

Hidden Behind Envy: An Analysis of the Psychological Defense Mechanisms of Joseph's Brothers in Light of the Qur'an and Jungian Psychology

Abstract

This interdisciplinary study examines the story of Joseph (peace be upon him) and his brothers in the Qur'an through Jung's analytical psychology. Its main aim is to analyze envy within the framework of Shadow theory and the concept of the commanding self (al-nafs al-ammārah). Using a descriptive-analytical method, the study draws on exegetical sources such as al-Mīzān, Tafsīr al-Ṭabarī, and al-Taḥrīr wa al-Tanwīr, together with Jung's works, to investigate the psychological defense mechanisms in the brothers' behavior. It focuses on identifying the unconscious processes, denial, and projection that take the form of envy. The findings show that envy in this story goes beyond a moral vice. It symbolizes inner conflicts and psychological defense mechanisms. The study's novelty lies in applying Jung's theoretical framework to the in-depth analysis of religious texts. The results stress the importance of consciously confronting one's inner shadows and the role of repentance in psychological and ethical transformation. They open a new horizon in interdisciplinary studies of the Qur'an and psychology, and they indicate that the Qur'an addressed the deepest layers of the human psyche, and the ways to heal it, centuries before modern psychology.

Keywords:
Psychological Analysis, Collective Unconscious, Repentance, Envy, Joseph's Brothers.

پنهان در پس حسد: واکاوی سازوکارهای دفاعی روانی برادران یوسف در آینه‌ی قرآن و روان‌شناسی یونگ

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۳/۸
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۸/۱۲
از صفحه ۱ تا صفحه ۱۸

عبداله اسفندیاری
دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث، دانشگاه ایلام، ایلام، ایران.
(نویسنده‌ی مسئول)
a.esfandyari@ilam.ac.ir

سهراب مروتی
استاد گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه ایلام، ایلام، ایران.
s.morovati@ilam.ac.ir

چکیده

پژوهش حاضر با رویکردی میان‌رشته‌ای، داستان یوسف(ع) و برادرانش را در قرآن کریم از دیدگاه روان‌شناسی تحلیلی یونگ واکاوی می‌کند. هدف اصلی تحلیل پدیده‌ی حسد در چارچوب نظریه‌ی «سایه» (Shadow) و مفهوم «نفس امّاره» است. روش توصیفی- تحلیلی پژوهش با استفاده از منابع تفسیری همچون المیزان، تفسیر طبری، التحریر و التنویر و آثار یونگ، سازوکارهای دفاعی روانی در رفتار برادران یوسف را بررسی می‌کند. پژوهش بر شناسایی فرایندهای ناخودآگاه، انکار و فرافکنی در قالب حسد تمرکز دارد. یافته‌ها نشان می‌دهد، حسد در این داستان فراتر از یک رذیله‌ی اخلاقی، نمادی از تعارضات درونی و سازوکارهای دفاعی روانی است. نوآوری مقاله در کاربست چارچوب نظری یونگ برای تحلیل عمیق متون دینی نهفته است. نتایج پژوهش بر اهمیت رویارویی آگاهانه با سایه‌های درونی و نقش توبه در فرایند تحول روانی- اخلاقی تأکید دارد و افق جدیدی در مطالعات میان‌رشته‌ای قرآن و روان‌شناسی می‌گشاید و قرآن کریم قرن‌ها پیش از روان‌شناسی مدرن، به عمیق‌ترین لایه‌های روان انسان و راه‌های درمان آن پرداخته است.

واژگان کلیدی:
تحلیل روان‌شناختی، ناخودآگاه جمعی، توبه، حسد، برادران یوسف.

۱- مقدمه

قرآن کریم فراتر از یک متن دینی، منبعی غنی برای درک ژرفای روان انسان است. داستان یوسف(ع) و برادران نمونه‌ای بدیع از پیچیدگی‌های روان‌شناختی انسان در مواجهه با بحران‌های اخلاقی و عاطفی است. علی‌رغم مطالعات گسترده در حوزه‌ی تفسیر روان‌شناختی قرآن، خلأ عمیقی در تحلیل تطبیقی این داستان با چارچوب روان‌شناسی تحلیلی یونگ وجود دارد. مرور پیشینه‌ی پژوهش نشان می‌دهد، مطالعات پیشین در سه رویکرد اصلی قابل دسته‌بندی هستند: نخست، مطالعات تفسیری سنتی مانند آثار طبری در «جامع البیان» و تفسیر المیزان علامه طباطبایی که عمدتاً بر تحلیل‌های روایی و اخلاقی داستان یوسف(ع) متمرکز بوده‌اند؛ دوم، رویکردهای روان‌شناختی کلاسیک همچون پژوهش‌های محمد احمد خلف‌الله که بیشتر از آرای فرویدی استفاده کرده‌اند و بر سائق‌های روانی تمرکز داشته‌اند؛ سوم، مطالعات تطبیقی محدودی مانند آثار نصرالله پورجوادی و محمدتقی جعفری که تلاش کرده‌اند پیوندهایی میان متون دینی و روان‌شناسی برقرار کنند؛ اما با عمق و گستردگی محدود.

این پژوهش در پی آن است تا با اتخاذ رویکردی میان‌رشته‌ای و تلفیق دو حوزه‌ی مطالعاتی قرآن و روان‌شناسی، به کشف لایه‌های پنهان روان‌شناختی در متون دینی بپردازد. ضرورت این مطالعه از آنجا ناشی می‌شود که فهم عمیق‌تر سازوکارهای دفاعی روانی در بستر متون وحیانی می‌تواند افق‌های جدیدی را در مطالعات علوم انسانی بگشاید.

در این پژوهش عمدتاً به منابع اولیه‌ای چون قرآن کریم و آرای یونگ توجه شده است؛ اما بهره‌گیری از مطالعات ثانویه‌ی تطبیقی و نقد روان‌کاوی دین، همانند کاوش‌های ویلیام جیمز در تجربه دینی، تحلیل اریک اریکسون از هویت و مراحل روانی_اجتماعی و بررسی‌های پل ریکور درباره‌ی نمادها و تفسیر متون دینی می‌تواند چارچوب نظری این مقاله را غنی‌تر کند و عمق تحلیلی آن را گسترش دهد.

آثار اصلی نظریه‌پردازانی چون آدورنو (۱۹۵۰)، مازلو (۱۹۵۴) و یونگ همچنان از اهمیت و اعتبار بالایی برخوردارند؛ اما توجه به نقدها و توسعه‌های معاصر این آرا برای به‌روزرسانی تحلیل‌ها ضروری است. در حوزه‌ی آرای آدورنو، نقدهای انتقادی وی بر روان‌شناسی سنتی و روان‌کاوی نشان از نگاهی فلسفی و اجتماعی عمیق‌تر دارد که تحولات نظریه‌های اولیه را تکمیل کرده است، به‌ویژه رویکردهای نوین بر بازبینی نقش فرهنگ و ساختارهای قدرت در فرایندهای روانی تأکید دارند. درباره‌ی الگوی سلسله‌مراتب نیازهای مازلو، مطالعات جدید محدودیت‌های تجربی و فرهنگی آن را نشان می‌دهند و الگوهای به‌روزرسانی شده‌ای ارائه‌شده است که سطوح نیازها را بازتعریف می‌کنند؛ ازجمله تأکید بر نیازهای ارتباطی و اجتماعی در کنار خودشکوفایی؛ همچنین روان‌شناسی پس از یونگ به سوی رویکردهای توسعه‌یافته‌تر روان‌درمانی‌های تجربی و نمادین حرکت کرده است و برخی نگرانی‌ها درباره‌ی تعمیم بیش‌ازحد مفاهیم او مطرح‌شده است که باید در برداشت‌های روان‌شناختی معاصر لحاظ شود؛ بنابراین، ادغام این نقدها و تحولات نظری در تحلیل مقاله نه‌تنها به‌روزرسانی لازم را فراهم می‌آورد، بلکه نشان‌دهنده‌ی آگاهی به مباحث علمی روز

و اصلاحات نظری در روان‌شناسی معاصر است.

پرسش‌های اصلی این پژوهش معطوف به چگونگی تبیین رفتار برادران یوسف(ع) از دیدگاه روان‌شناسی تحلیلی و کشف هم‌پوشانی‌های معنایی میان آموزه‌های قرآنی و آرای یونگ است. با تکیه بر چارچوب نظری یونگ، به‌ویژه مفاهیمی چون «سایه» (Shadow)، «ناخودآگاه جمعی» (Collective Unconscious) و فرایند «فردیت» (Individuation) درصدد است رویکردی نوین به مطالعات تطبیقی ارائه دهد.

روش‌شناسی این پژوهش از رویکردی توصیفی- تحلیلی و تطبیقی بهره می‌برد. محققان با تحلیل تفاسیر قرآنی معتبر همچون المیزان، التحریر و التنویر و تفسیر طبری، همزمان به بررسی آثار یونگ چون پاسخ به ایوب و روان‌شناسی و دین می‌پردازند. هدف اصلی کشف هم‌پوشانی‌ها و تفاوت‌های معنایی میان آموزه‌های قرآنی و آرای روان‌شناسی تحلیلی است.

نوآوری اصلی این مطالعه در ارائه‌ی اولین تحلیل ژرف و تطبیقی داستان یوسف(ع) با نظریه‌ی یونگ نهفته است. این پژوهش نشان می‌دهد که چگونه می‌توان از رهگذر پیوند میان روان‌شناسی و متون وحیانی، چارچوبی جدید برای فهم عمیق‌تر رفتارهای انسانی ارائه داد. اهمیت نظری و کاربردی این پژوهش در گشودن افق‌های جدید در حوزه‌ی تفسیر روان‌شناختی قرآن و مطالعات میان‌رشته‌ای نهفته است. در سطح کاربردی، این تحلیل می‌تواند به درک بهتر بحران‌های اخلاقی و روانی جوامع امروزی کمک کند و راهکارهای عملی‌تری برای درمان و پیشگیری از آسیب‌های روان‌شناختی ناشی از رذایل اخلاقی ارائه دهد. درنهایت، این پژوهش تلاش می‌کند تا با واکاوی دقیق داستان یوسف(ع) و برادران، سازوکارهای پنهان روان‌شناختی نظیر حسد، انکار و فرافکنی را در بستر متون دینی بررسی کند. هدف نهایی ارائه‌ی الگویی نوین برای درک پیچیدگی‌های روانی انسان و راهکارهای گذر از بحران‌های اخلاقی است.

۲- بخش اول: روایت قرآنی یوسف(ع) و برادران: از حسد تا توبه

این بخش به‌صورت فشرده به روایت مهم داستان یوسف(ع) و برادرانش می‌پردازد و صحنه‌های اصلی مورد نیاز برای تحلیل روان‌شناختی در بخش‌های بعد را مرور می‌کند. در آغازِ داستان، قرآن به محبوبیت یوسف(ع) نزد پدرش اشاره می‌کند و ریشه‌ی بحران را نشان می‌دهد. برادران با بیان: «**لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَى أَبِينَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ**» (یوسف: ۸)، حسادت خود را آشکار می‌سازند. تعبیر «**حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ**» (بقره: ۱۰۹) نشان می‌دهد که منشأ این رذیلت، از درون خود برادران است (Rogers, 1961, p.98).

در ادامه، برادران نقشه می‌ریزند و یوسف(ع) را به چاه می‌اندازند: «**قَالُوا يَأَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ ۞ أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعْ وَيَلْعَبْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ۞ قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَن تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَن يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ ۞ قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَّخَاسِرُونَ ۞ فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَأَجْمَعُوا أَن يَجْعَلُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ**» (یوسف: ۱۱-۱۵).

اوج داستان رویارویی برادران با یوسف(ع) در مصر است: «**فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيهِ قَالُوا يا أَيهَا الْعَزِيزُ**

مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُّزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيلَ وَتَصَدَّقْ عَلَينَا إِنَّ اللَّهَ يجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ ۞ قَالَ هَلْ عَلِمْتُم مَّا فَعَلْتُم بِيوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنتُمْ جَاهِلُونَ ۞ قَالُوا أَإِنَّكَ لَأَنتَ يوسُفُ قَالَ أَنَا يوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَينَا إِنَّهُ مَن يتَّقِ وَيصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» (همان: ۸۸-۹۰). در این مواجهه، یوسف(ع) خود را به برادران می‌شناساند. برادران به گناه خود اعتراف می‌کنند: «**قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ عَلَينَا وَإِن كُنَّا لَخَاطِئِينَ**» (همان: ۹۱)؛ و یوسف(ع) آنان را می‌بخشد: «**قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيكُمُ الْيوْمَ يغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ**» (همان: ۹۲).

۳- بخش دوم: تحلیل سازوکارهای دفاعی برادران یوسف(ع) در پرتو روان‌شناسی یونگ

روان‌شناسی تحلیلی که نخستین بار کارل گوستاو یونگ (۱۹۶۱-۱۸۷۵ م) آن را به عنوان تمایزی نظری و درمانی از مکاتب روان‌پژوهی زیگموند فروید بنیان نهاد، چارچوب مفهومی مناسبی برای مطالعه‌ی اساطیر بازتاب‌یافته در متون ادبی فراهم آورد. این رویکرد تحلیلی هنگام مطالعه‌ی روایت قرآنی برادران یوسف(ع)، امکان کشف لایه‌های پنهان روان‌شناختی را فراهم می‌سازد (محققیان، ۱۳۹۸، ص ۱۵۹).

تحلیل رفتار برادران یوسف(ع) نشان می‌دهد که حسدِ فعال‌شده در ساختار خانواده محرکی نیرومند برای راه‌اندازی مجموعه‌ای از سازوکارهای دفاعی روانی بوده است. قرآن این واکنش‌ها را در قالب کنش‌ها و نمادهایی ثبت می‌کند که از دیدگاه روان‌شناسی تحلیلی یونگ نیز قابل‌فهم و تبیین‌اند. در این میان، سازوکارهایی چون فرافکنی، نقاب‌گذاری یا «پرسونا» (Persona)، «انکار» (Denial)، «عقلانی‌سازی» (Rationalization)، «واپس‌زنی» (Repression)، واکنش‌سازی و نمادپردازی به‌وضوح در روایت دیده می‌شوند و با آیات و تفاسیر کلاسیک قابل تطبیق‌اند.

برادران یوسف(ع) صفات مثبت یا تهدیدآمیز را که در خود نپذیرفته بودند، بر او فرافکنی کردند. آنان دیده شدن فضیلت‌های برادرشان را تهدیدی برای موقعیت خود می‌دانستند، همان‌گونه که در آیات ابتدایی این سوره (یوسف: ۸) ذکرشده است. علامه طباطبایی نیز در تفسیر ارزشمند المیزان، ریشه‌ی این حسد را عمیقاً در «نقص در ادراک عدالت الهی» می‌داند و معتقد است که برادران به‌جای تسلیم در برابر مشیت و حکمت الهی نسبت به برتری دادن یوسف(ع)، دچار نوعی اعتراض درونی و حسادت شده‌اند که ناشی از نداشتن فهم صحیح از جایگاه و اراده‌ی الهی است (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۹، ص ۲۳۵). در تفسیر طبری، این حسد به عنوان «آتش درونی» توصیف شده است که اگر مهار نشود، به تخریب روابط انسانی و حتی پیوندهای الهی منجر می‌گردد (طبری، ۲۰۰۲، ج ۷، ص ۱۵۳-۱۵۷). از نگاه روان‌شناسی تحلیلی یونگ، حسد برادران بر یوسف(ع) را می‌توان به عنوان یک پدیده‌ی «فرافکنی سایه» (Shadow) خود بر یوسف(ع) تفسیر کرد. آنان ویژگی‌های مثبت، پاکی و جایگاه ویژه‌ی یوسف(ع) را که درواقع، جنبه‌های سرکوب‌شده یا انکار شده‌ی خودشان بودند، به‌مثابه تهدیدی برای هویت و جایگاه خویش پنداشتند و آن را به او فرافکنی کردند؛ همچنین ایشان فرافکنی را یکی از شیوه‌های اصلی واکنش ناخودآگاه به بخش‌های طردشده می‌دانند که معمولاً به‌صورت

«دیگری» تجربه می‌شود (Jung, 1968, p.145)؛ در اینجا، یوسف(ع) نقش «آینه» را ایفا می‌کند که سایه‌ی برادران را بازتاب می‌دهد و آنان ویژگی‌ها و صفات مثبت یا منفی خود را که نپذیرفته بودند، بر او فرافکنی می‌کنند.

آوردن پیراهن آغشته به خون و اشک‌نمایی در برابر یعقوب(ع) همان ماسک‌زنی یا پرسوناست؛ پوششی برای پنهان کردن حقیقت و حفظ وجهه‌ی اجتماعی که زمخشری آن را «فریبی شیطانی» خوانده است (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۳۲۱). یونگ پرسونا را نقابی برای ایفای نقش اجتماعی می‌داند که اغلب به‌عنوان پوششی بر سایه عمل می‌کند (Jung, 1953, p.190). صحنه‌ی پیراهن هم پنهان‌سازی عمل شر را ممکن می‌کند و هم وجدان را فریب می‌دهد. قربانی‌نمایی و روایت ساختگی مرگ یوسف(ع) نمود آشکار انکار واقعیت بود؛ فرایندی برای کاهش اضطراب و رنج وجدان. فخر رازی این رفتار را «تسکین وجدان» دانسته است (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۶، ص ۱۲۳) و یونگ آن را یکی از ابتدایی‌ترین دفاع‌ها معرفی می‌کند که مانع مواجهه‌ی مستقیم با حقیقت ناگوار می‌شود (Jung, 1964, p.67).

پس از انجام عمل، آنان سال‌ها گناه را از آگاهی خود کنار زدند، چنان‌که ابن‌کثیر آن را «خواب زدن بذر گناه در ناخودآگاه» نامیده است (ابن‌کثیر، ۱۴۲۴، ج ۴، ص ۲۱۹). یونگ این واپس‌زنی را روندی می‌داند که محتوای اضطراب‌زا را تا زمان بروز محرکی بیرونی یا درونی، در ناخودآگاه حفظ می‌کند (Jung, 1912, p.89). دیدار دوباره در مصر همان محرک بیرونی بود که این محتوای مدفون را برانگیخت.

یکی دیگر از راه‌های رهایی از فشار روانی گناه وارونه کردن عشق یا نفرت واقعی به احساساتی متضاد در ظاهر بود؛ مانند ادعای محافظت از یوسف(ع) که درواقع، پوششی برای نیات منفی بود (یوسف: ۱۱-۱۵). یونگ چنین وارونگی را کوششی ناخودآگاه برای حفظ خودپنداره‌ای ناپایدار می‌بیند (Jung, 1927, p.45). تشبیهات و المان‌های روایی - چاه، پیراهن و زندان - به‌خوبی کارکردهای نمادین دارند و امکان بیان غیرمستقیم حالات روانی را فراهم می‌سازند؛ برای نمونه، چاه نماد فروکشیدن به ناخودآگاه و فراموشی حقیقت است (ابن‌عاشور، ۱۴۲۰، ج ۱۲، ص ۱۵۴)، پیراهن نماد تقلب ظاهری و زندان نماد محدودیت‌های درونی یا ساختاری جامعه (Durkheim, 1893, p.89 ؛Jung, 1956, p.134).

این دفاع‌های فردی در روایت یوسف(ع) به پیامدهای جمعی چون فریب پدر، فروپاشی پیوندهای خانوادگی و رنج سالیان منتهی شدند. قرآن این آثار را بازتابِ ضعف خودآگاهی و غفلت از هدایت الهی می‌داند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۹، ص ۲۳۵) و در نگاه یونگ، راه یافتن سایه به سطح جمعی موجب شکل‌گیری رفتارهای ویرانگر در مقیاس گروهی می‌شود (Jung, 1964, p.21).

نقطه‌ی اوج قصه اعتراف برادران و بخشش یوسف(ع) است که نشانی از مواجهه با سایه و آغاز فرایند «یکپارچه‌سازی» روانی دارد (یوسف: ۹۱-۹۲). یونگ این فرایند را جزئی از مسیر فردیت می‌بیند که پذیرش سایه را شرط سلامت روان می‌داند (Jung, 1959, p.275). در متن قرآنی، این

یکپارچگی بر محور معنا و اخلاق دینی و با رحمت الهی پیوند دارد (ابن‌قیم، ۱۴۲۵، ج ۱، ص ۲۰۴).

حاصل این بررسی آن است که سازوکارهای دفاعی برادران - از فرافکنی تا واپس‌زنی- نه‌تنها نمونه‌های روشن سازوکارهای روانی فرد را نشان می‌دهند، بلکه هشدار می‌دهند که نهادینه شدن این دفاع‌ها در سطح جمعی زمینه‌ساز تفرقه و ظلم است. روان‌شناسی یونگ تحلیل عمیق این فرایند را ممکن می‌سازد؛ اما تفسیر نهایی باید به افق الهیاتی و اخلاقی متن وفادار بماند.

۴- بخش سوم: تحلیل تطبیقی قرآن و روان‌شناسی یونگ: نقاط تلاقی و افتراق

قرآن کریم به‌مثابه متنی چندلایه و ژرف، افزون بر هدایت‌های اخلاقی و معنوی، به تبیین دقیق سازوکارهای روانی و درونی انسان نیز می‌پردازد. از سوی دیگر، روان‌شناسی تحلیلی کارل گوستاو یونگ کوششی برای شناخت نیروهای ناخودآگاه انسان و فرایند یکپارچگی شخصیت است. بررسی تطبیقی این دو نظام معرفتی به‌ویژه در پرتو داستان یوسف(ع) نشان می‌دهد که میان تحلیل قرآنی نفس و تبیین یونگی روان همپوشانی‌های چشمگیری وجود دارد، هرچند تفاوت‌های بنیادین در مبانی هستی‌شناختی و غایت‌شناختی میان آن‌ها برقرار است.

۵- رویکرد و روش تطبیق

رویکرد این پژوهش در تحلیل تطبیقی قرآن و روان‌شناسی یونگ مبتنی بر روش «تطبیق مفهومی ـ تأویلی» است. در این شیوه، ابتدا مفاهیم بنیادین هر دو نظام فکری ـ یعنی مفاهیم قرآنی (مانند نفس، توبه و تزکیه) و مفاهیم روان‌شناسی تحلیلی یونگ (نظیر سایه، فردیت و کهن‌الگو) ـ به‌صورت مستقل و در چارچوب نظام معنایی خاص خود تبیین می‌شود؛ سپس با رویکردی توصیفی- تحلیلی، نقاط اشتراک و افتراق میان آن‌ها بر اساس کارکرد روان‌شناختی و غایت معنوی هر مفهوم بررسی می‌گردد. در این تطبیق، تأکید بر هم‌پوشانی معنایی و کارکردی است، نه بر تطابق تاریخی یا تأثیرپذیری مستقیم؛ زیرا هدف نشان دادن ظرفیت‌های مشترک در تبیین ساختار روان انسان از دیدگاه الهی و روان‌شناختی است. بدین ترتیب، مقایسه‌ی میان آموزه‌های قرآنی و دیدگاه یونگ نه از دیدگاه قیاسی، بلکه از دیدگاه تطبیق در ساحت معنا و غایت صورت گرفته است تا از خلط مبانی الهیاتی با روان‌شناختی جلوگیری شود.

۵-۱- منشأ و ماهیت تاریکی درونی: «سایه» و «نفس امّاره»

کارل گوستاو یونگ معتقد است، هر فردی در کنار ضمیر ناخودآگاه خود، ضمیر مشترک دیگری دارد که آن را ناخودآگاه جمعی یا فرافردی می‌نامد. محتویات این بخش از ذهن و روح را کهن‌الگوها تشکیل می‌دهند. یکی از این کهن‌الگوها «سایه» نام دارد که نزدیک‌ترین چهره به ناخودآگاه شخصی و خودآگاهی است. کهن‌الگوی سایه بخش منفی و حیوانی، غریزی، زشت، نفرت‌انگیز و ناپسند آدمی است. چیزی است که همه‌ی انسان‌ها مایل‌اند آن را از دیگران مخفی

کننـد (دوسـت‌قرین و دیگـران، ۱۴۰۲، ص ۱۵۹).

یونـگ «سـایه» را جنبـه‌ای از ناخـودآگاه فـردی می‌دانـد کـه حـاوی تمایـلات، هیجانـات و خصایصـی اسـت کـه بـا خودآگاهـی و ارزش‌هـای اخلاقـی فـرد ناسـازگارند و بـه همیـن سـبب سرکـوب می‌شـوند (Jung, Aion, 1959, p. 8). از دیـد او، سـایه بخـش جدایی‌ناپذیـر روان انسـان اسـت کـه اگـر شـناخته و ادغـام نشـود، در رفتارهـای ناهوشـیار و فرافکنی‌هـا آشـکار می‌گـردد (Jung, Psychology and Religion, 1958, p. 102).

در قـرآن، مفهـوم نزدیـک بـه «سـایه» را می‌تـوان در «نفـس امّـاره» مشـاهده کـرد. یوسـف(ع) می‌فرماید: «**إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ**» (یوسـف: ۵۳). ابن‌قیـم نفـس امّـاره را «پسـت‌ترین مرتبـه‌ی نفـس» می‌دانـد کـه «جـز بـه بـدی فرمـان نمی‌دهـد» (ابن‌قیـم، ۱۴۲۵، ج ۱، ص ۷۶). ایـن دو مفهـوم هرچنـد از دو نظـام فکـری متفـاوت سرچشـمه می‌گیرنـد، بـه واقعیتـی مشـترک اشـاره دارنـد: وجـود نیرویـی در درون انسـان کـه او را بـه سـوی تمایـلات تاریـک و ناپذیرفتنـی سـوق می‌دهـد.

امـا تفـاوت اساسـی در تفسـیر ماهیـت ایـن نیروسـت. در نـگاه قرآنـی، نفـس امّـاره حالتـی عارضـی و ناشـی از غفلـت از یـاد خداسـت، نـه بخشـی ذاتـی از فطـرت انسـان. قـرآن می‌فرمایـد: «**وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا**» (طـه: ۱۲۴). علامـه طباطبایـی ایـن آیـه را نشـانه‌ی آن می‌دانـد کـه دوری از ذکـر الهـی موجـب ظلمـت قلـب و برانگیختـه شـدن قـوای شـهوانی و غضبـی می‌شـود (طباطبایـی، ۱۳۹۰، ج ۱۱، ص ۲۰۳). در مقابـل، یونـگ «سـایه» را جزئـی طبیعـی و غیرقابـل حـذف از سـاختار روان می‌شـمارد کـه بـدون آن، رشـد و تکامـل فـردی ممکـن نیسـت (Jung, The Archetypes and the Collective Unconscious, 1968, p. 90).

از دیـدگاه قرآنـی، اصـلاح نفـس تنهـا بـا مـدد الهـی و تزکیـه امکان‌پذیـر اسـت: «**قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا**» (شـمس: ۹). ابن‌عربـی تزکیـه را «پالایـش نفـس از تعلّقـات ظلمانـی و اتصـال آن بـه نـور حـق» می‌خوانـد (ابن‌عربـی، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۱۲۳)؛ امـا در دیـدگاه یونـگ، اصـلاح روانـی از طریـق فراینـد آگاه‌سـازی و ادغـام جنبه‌هـای ناخـودآگاه در خودآگاهـی انجـام می‌شـود؛ فراینـدی کـه جنبـه‌ای کامـلاً درون‌زا دارد و متکـی بـه تجربـه شـخصی اسـت. پژوهش‌هـای روان‌شناسـی معاصر نشـان داده‌انـد کـه آگاهـی و مواجهـه بـا بخش‌هـای ناخـودآگاه و سرکوب‌شـده‌ی شـخصیت کـه بـه عنـوان «سـایه» در نظریـه‌ی یونـگ شـناخته می‌شـود، می‌توانـد بـه بهبـودی عمیق‌تـر سـلامت روانـی کمـک کنـد. انجـام «کار سـایه» (shadow work) موجـب افزایـش یکپارچگـی شـخصیت، بهبـود روابـط فـردی و التیـام زخم‌هـای روانـی می‌گـردد و از بـروز مشـکلاتی ماننـد اضطـراب و افسردگـی جلوگیـری می‌کنـد (Brooke, 2021, p.20- 25).

۵-۲- فرایند مواجهه و یکپارچه‌سازی: «توبه» و «فردیت»

فراینـد «فردیـت» (Individuation) در نظریـه‌ی یونـگ، سـفری از پراکندگـی به‌سـوی وحـدت روانـی اسـت کـه در آن اجـزای متضـاد شـخصیت، به‌ویـژه «سـایه»، شـناخته و بـا خـودآگاه هماهنـگ می‌شـوند (Jung, Aion, 1959, p.275). هـدف ایـن فراینـد رسـیدن بـه «خـودِ کامـل» (Self) و تحقـق تعـادل روانـی اسـت. آن‌گونـه کـه وزیرنیـا نیـز تصریـح می‌کنـد، یونـگ بـرای درمـان و مشـاوره، الگویـی ویـژه بـا

عنوان فرایند «فردیت» پیشنهاد می‌کند که اساس آن کنش متقابل میان خودآگاه و ناخودآگاه است (وزیرنیا، ۱۳۸۰، ص ۵۸). درواقع، فردیت تکلیفی به‌غایت دشوار است؛ زیرا همواره درگیر تضاد میان وظایف و خواست‌هاست: خواست آگاهی علیه خواست ناآگاهی. راه‌حل نهایی این تضاد نیز در درک این نکته نهفته است که ضد اراده‌ی ما، یعنی ناآگاه نیز جلوه‌ای از اراده‌ی خداوندی است. فردیت فرایندی رنج‌آور است؛ بدین معنا که هر گامی که در این مسیر برداشته می‌شود، با رنج معنوی شدیدی همراه است. مردم به‌طور طبیعی تمایلی ندارند به این بیندیشند که انسان تا چه حد در چنگال بیم و اندوه اسیر است؛ زیرا طبیعتاً از رنج گریزان‌اند؛ اما رنج بردن تنها جنبه‌ای منفی ندارد، بلکه از ارزش و اعتبار مثبتی نیز برخوردار است، چنان‌که برقراری تعادلی میان شادی و غم لازمه‌ی کامیابی و سعادت در زندگی است (یونگ، ۱۳۸۴، ص ۴۴).

نکته‌ی اساسی این است که هر دو مفهوم توبه و فردیت، مسیرهایی مستقیم به‌سوی هدفی مشترک ارائه می‌دهند: کمال درونی و هم‌صدایی با اصول اخلاقی. فرایند فردیت (Individuation) در روان‌شناسی یونگ مسیری است برای تحقق خود واقعی و یکپارچگی شخصیت که شامل پذیرش و بازسازی بخش‌های ناخودآگاه و سایه می‌شود. پژوهش‌ها نشان داده‌اند که توبه به عنوان فرایندی روان‌شناختی می‌تواند در درمان و تغییر رفتار نقش مؤثری داشته باشد و باعث بازسازی شخصیت و بهبودی عمیق روانی گردد. این نوع بهبودی فراتر از مدیریت نشانه‌ها است و به تجدید ساختار درونی و تحول در سطحی عمیق می‌پردازد (Scott, 2025, p.15- 45).

در قرآن، «توبه» (بازگشت از گناه به‌سوی خدا) مفهومی بسیار نزدیک به این مسیر درونی دارد. برادران یوسف(ع) پس از اعتراف به خطا گفتند: «**وَإِن كُنَّا لَخَاطِئِينَ**» (یوسف: ۹۱) و یوسف(ع) در پاسخ فرمود: «**لَا تَثْرِيبَ عَلَيكُمُ الْيَوْمَ**» (همان: ۹۲). مفسرانی چون قرطبی توبه برادران را نشانه‌ی اجابت دعای یوسف(ع) و لطف الهی می‌دانند که پس از سال‌ها زمینه‌ی بازگشت آنان را فراهم کرده است (قرطبی، ۱۴۲۳، ۲۴۵، ص ۹). علامه طباطبایی توبه را بازگشت انسان به فطرت الهی خویش پس از عبور از حجاب‌های نفسانی می‌داند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۱، ص ۲۰۴). این معنا با تلقی یونگ از «تولد دوباره‌ی روانی» در اثر ادغام سایه و آشتی با جنبه‌های ناخودآگاه شباهت دارد (Jung, Psychology and Alchemy, 1953, p. 190). بااین‌حال، تفاوت اساسی در منشأ تحول است: در قرآن، توبه حرکتی دوسویه میان انسان و خداست که با لطف و مغفرت الهی کامل می‌شود: «**تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا**» (تحریم: ۸). ابن‌کثیر تأکید دارد که پذیرش توبه تنها با فضل خداوند ممکن است (ابن‌کثیر، ۱۴۲۴، ج ۴، ص ۲۲۱)؛ اما در نظریه‌ی یونگ، فرایند فردیت اساساً تجربه‌ای درونی و فردی است که به عامل الهی نیاز ندارد؛ رستگاری در نگاه او در درون خویشتن است (Jung, Memories, Dreams, Reflections, 1961, p. 225). از سوی دیگر، قرآن مسیر تحول را مرحله‌بندی می‌کند: از نفس امّاره تا لوّامه و مطمئنه (قیامت: ۲، فجر: ۲۷) که هریک مرحله‌ای از آگاهی اخلاقی و روحی انسان است؛ اما در دیدگاه یونگ، تحول روانی به‌صورت یک جریان پیوسته و نه سلسله‌مراتبی مشخص تعریف می‌شود.

۵-۳- نمادها و کهن‌الگوها در داستان یوسف(ع)

در نظام فکری یونگ، نمادها زبان ناخودآگاه‌اند و حامل کهن‌الگوهای (Archetypes) مشترک بشری که از «ناخودآگاه جمعی» (Collective Unconscious) سرچشمه می‌گیرند (Jung, 1964, p. 21). از دیدگاه روان‌شناسی یونگی، داستان یوسف(ع) در قرآن سرشار از نمادهایی است که می‌توان آن‌ها را با کهن‌الگوهای یونگی تطبیق داد. روان‌شناسان معاصر به‌ویژه موری استاین، بر کاربرد نمادها در درمان روان‌شناختی تأکید دارند و معتقدند که نمادها به‌عنوان واسطه‌هایی برای کشف محتوای ناخودآگاه عمل می‌کنند و روند درمان مشکلات روانی را تسهیل می‌سازند. نمادها به شکل دادن انرژی روانی و ارتقای آن به سطوح پیچیده‌تر نقش مهمی ایفا می‌کنند و موجب ایجاد معنا و تحول درونی می‌شوند (Stein, 2021, P.455)؛ همچنین، پیراهن خونین یوسف(ع) و زندان او نمادهایی از حبس روانی و محدودیت درون هستند که نشان‌دهنده‌ی حرکت انسان از ظلمت به نور و درک خود هستند.

۵-۳-۱- چاه (غَیابَتِ الْجُبِّ): نماد فرورفتن در تاریکی ناخودآگاه و آغاز سفر درونی است. ابن‌عاشور آن را «مکان نسیان حقیقت و پنهان شدن از دیدگان» تفسیر می‌کند و آن را نه‌تنها یک مکان فیزیکی، بلکه نمادی از «ناخودآگاه جمعی» می‌داند؛ فضایی عمیق و تاریک که در آن، حقیقت، گناه و سایه‌های روان برادران دفن و سرکوب می‌شوند. ایشان در تفسیر گران‌قدر التحریر والتنویر، چاه را به زیبایی «مکان فراموشی حقیقت» تفسیر می‌کند (ابن‌عاشور، ۱۴۲۰، ج ۱۲، ص ۱۵۴). چاه در اسطوره‌شناسی جهانی غالباً نماد «سفر قهرمان به جهان زیرین» و مواجهه با تاریکی‌ها و ترس‌های درونی است (Campbell, 1949, P. 45). در روان‌شناسی یونگ، این مرحله معادل نزول قهرمان به ناخودآگاه است. این تعبیر با مفهوم روان‌شناختی «سرکوب» (Repression) هم‌خوانی دارد؛ سازوکاری که در آن افکار، خاطرات یا احساسات اضطراب‌آور به‌صورت ناخودآگاه از خودآگاه فرد دور می‌شوند (Jung, 1964, p. 78).

قرآن با به‌کارگیری این نمادهای جهانی، به زبان ناخودآگاه جمعی سخن می‌گوید و مفاهیمی فراتر از زمان و مکان را منتقل می‌کند. تصمیم برادران مبنی بر انداختن یوسف(ع) در چاه: «**وَأَلْقُوهُ فِی غَیابَتِ الْجُبِّ**» (یوسف: ۱۰) را می‌توان از دیدگاه قرآنی نمادی از تلاش برای پنهان‌سازی حقیقت و دور کردن آن از دید خودآگاه دانست.

۵-۳-۲- پیراهن آغشته به خون دروغین: نمادی از نقاب شخصیت (Persona) است که برای پنهان کردن سایه به‌کار می‌رود. واژه‌ی «نقاب» اصطلاحی لاتین است که ابتدا درباره‌ی نمایش‌های تئاتر به‌کار می‌رفت و به صورتکی اشاره داشت که بازیگران هنگام اجرای نقش به چهره می‌زدند. در نظر کارل گوستاو یونگ، کهن‌الگوی «نقاب»، مترادف با نوعی ماسک است که ما انسان‌ها برای پنهان کردن خصلت‌های واقعی‌مان از آن استفاده می‌کنیم (بلیسکر، ۱۳۸۷، ص ۹۲). نقاب یا پرسونا در ابتدا برای آیین‌های دینی و بیان ارتباط با طبیعت و خدایان استفاده می‌شد، بعدها در نمایش‌های باستانی یونان جایگاه والایی یافت، آن‌گونه که فرد نقاب‌دار به عنوان شخصیتی خیالی یا اسطوره‌ای بر روی صحنه می‌آمد (کندی، ۲۰۰۳، ص ۶۵). در دوره‌های بعد، نقاب از حوزه‌ی تئاتر به قلمرو روان‌شناسی یونگ راه یافت تا از آن برای تبلور و تجسم شخصیت و جلوه‌ی بیرونی

استفاده کند (عباسی، ۱۳۸۵، ص ۱۵۷)؛ پس باید پرسونا را واسطه‌ای میان من و جهان خارج دانست (شمیسا، ۱۳۸۳، ص ۷۷). یونگ Persona را «پوشش آگاهانه‌ای برای انطباق اجتماعی و پنهان ساختن خویشتن واقعی» می‌داند (Jung, 1953, p. 190). در روان‌شناسی تحلیلی، نقاب یا پرسونا بخشی از شخصیت است که فرد به جامعه نشان می‌دهد و گاه متفاوت و مخالف با هویت درونی و واقعی اوست (جعفری، ۱۳۹۹، ص ۳۷).

بر اساس این، پیراهن آغشته به خون دروغین، به‌مثابه یک «پرسونای» کامل عمل می‌کند. برادران با ارائه‌ی این پیراهن به عنوان «شاهد دروغین»، در حقیقت نقابی بر چهره‌ی حقیقت کشیدند تا هویت واقعی خود را به عنوان برادرانی حسود و قاتل پنهان کنند. این نقاب، دروغی را برای انطباق با موقعیت (فریب پدر و جامعه) و پنهان کردن سایه‌ی تاریک وجودشان (حسد و جنایت) به نمایش گذاشت.

۵-۳-۳- زندان یوسف(ع): نمادی از حبس روانی و محدودیت درون است که در آن یوسف(ع) با تأمل، دعا و صبر، به روشنایی معنوی دست می‌یابد. این مرحله با مفهوم یونگی «بازگشت به درون» و تأمل در ناخودآگاه متناظر است (Jung, The Practice of Psychotherapy, 1956, p. 134). امیل دورکیم نیز در تقسیم کار اجتماعی، زندان را نماد «تضادهای ساختاری جامعه» می‌داند که فرد را در چارچوب‌های اجتماعی محدود می‌کند (Durkheim, 1893, p.89).

در تفسیرهای عرفانی و روان‌شناسانه، زندان یوسف(ع) نمادی از حبس و محدودیت‌های درونی انسان است که زمینه‌ساز رشد روحانی و بازگشت به ضمیر ناخودآگاه می‌شود. همان‌گونه که مولانا در مثنوی معنوی اشاره می‌کند، یوسف نبی(ع) به علت مسائل دنیوی به زندان افتاد؛ اما خداوند در حبس، او را به ذکر و حال خوش معنوی مشغول داشت، به‌گونه‌ای که زندان برای او به‌منزله‌ی محفلی برای ارتقای روحانی و انس با خدا شد. این بازگشت به خود و تمرکز بر ذکر و صبر همان «بازگشت به درون» است که زمینه‌ی تحولات معنوی را فراهم می‌آورد (مولوی، ۱۳۹۰، دفتر ششم). یک دیدگاه دیگر از دیدگاه تفسیری چنین است که زندان برای یوسف(ع) ظاهراً محدودیتی بیرونی بود؛ اما درواقع، مقدمه‌ای برای شکوفایی معنوی و رسیدن به مقام قرب الهی بود. یوسف(ع) در زندان با صبر و توکل، رازهای خواب‌ها را دریافت کرد و این زمان حبس فرصتی برای دگرگونی درونی و درک بهتر خود و خداوند فراهم آورد. این تجربه به‌مثابه عبور از تاریکی‌های ذهن و ورود به روشنایی معرفت است و در این مسیر، انسان به «خود» ی عمیق‌تر و متعالی‌تر دست می‌یابد (مکارم شیرازی، ۱۳۸۷، ج ۹، ص ۴۱۱).

درمجموع، این نمادها بازتابی از حرکت انسان از ظلمت به نورند؛ همان مسیری که قرآن با عنوان «**يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ**» (بقره: ۲۵۷) از آن یاد می‌کند.

۵-۴- غایت تحول: خودتحقق‌یابی یا قرب الهی؟

در نظریه‌ی روان‌شناسی تحلیلی کارل گوستاو یونگ، غایت نهایی انسان تحقق و یگانگی «خود» (Self) است؛ حالتی از تعادل و وحدت میان آگاه و ناخودآگاه (Jung, 1953, p. 190). این دیدگاه در

متون روان‌شناسی دین فارسی نیز به‌کرات بررسی شده است؛ برای نمونه، آذربایجانی و موسوی‌اصل بر جنبه‌های روان‌شناختی تحول درونی بر مبنای آموزه‌های یونگ تأکید دارند (آذربایجانی و موسوی اصل، ۱۴۰۳، ص ۵۲-۵۵). این مفهوم که به عنوان نقطه‌ی کمال روانی تعریف می‌شود، با مفاهیم دینی همپوشانی‌هایی دارد؛ اما به لحاظ فلسفی، در چارچوبی سکولار و روان‌شناختی باقی می‌ماند.

در مقابل، قرآن کریم هدف نهایی انسان را «قرب إلی الله» و رسیدن به رضوان الهی معرفی می‌کند: «**وَأَنِيبُوا إِلَى رَبِّكُمْ**» (زمر: ۵۴). ملاصدرا این هدف را «اتحاد وجودی با مبدأ هستی» می‌نامد که از دیدگاه الهیات صدرایی، مرحله‌ای متعالی از تکامل انسان به‌شمار می‌رود (ملاصدرا، ۱۳۸۰، ج ۷، ص ۲۳۴)؛ همچنین ابن‌عربی تأکید می‌کند که تکامل حقیقی انسان زمانی به‌دست می‌آید که به «وصال با حق» نائل آید (ابن‌عربی، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۱۲۳). این نگرش در کتاب‌های پژوهشگران ایرانی نیز تحلیل‌شده است (عبدالملکی، ۱۴۰۲، ص ۱۰۱-۱۰۵). بر اساس این، فرایند تحول انسانی در قرآن تنها یک فرایند روانی نیست، بلکه حرکتی قدسی و الهی است که حلقه‌های اتصال آن توبه، تزکیه و قرب به خداوند است.

علاوه بر تفاسیر روان‌شناختی یونگ، لازم است به دیدگاه‌های برجسته‌ی دیگر نظریه‌پردازان در حوزه‌ی روان‌شناسی دین و فلسفه دین نیز توجه شود که نقش دین را در فرایندهای روانی-اجتماعی و نمادشناسی روانی بررسی کرده‌اند. ویلیام جیمز در اثر کلاسیک خود، تجربه‌ی دینی، بر اهمیت تجارب دینی به عنوان ابزاری برای رشد روانی تأکید دارد و این تجارب را دریچه‌ای به لایه‌های عمیق‌تر روان می‌داند که معنا و هدف زندگی را دربرمی‌گیرند. جیمز همچنین فردی بودن تنوع این تجربیات و تأثیر آن‌ها در تنظیم هیجانات و شکل‌گیری هویت را برجسته می‌کند (James, 1902, p.45). گفتنی است، این موضوع نزد محققان فارسی‌زبان نیز به‌صورت جامع بررسی‌شده است (دهقانی، ۱۴۰۴، ص ۴۵-۴۷).

نظریه‌ی رشد روانی- اجتماعی اریک اریکسون به‌طور مشخص به بررسی تحولات هویت می‌پردازد و نقش دین و نمادهای آن را به عنوان منابعی برای تثبیت هویت فردی و اجتماعی در گذارهای روانی- اجتماعی مطرح می‌سازد. اریکسون معتقد است، دین در مراحل بحران هویت و تطابق با جامعه‌پذیری می‌تواند نقش تسهیل‌کننده و حمایتی داشته باشد. این دیدگاه در ضمن می‌تواند فهم دقیق‌تری از واکنش‌های روانی برادران یوسف(ع) نسبت به حسد، به‌عنوان یکی از کشمکش‌های پیچیده‌ی هویتی فراهم آورد (Erikson, 1959, v2, p.134). البته این دیدگاه و تفسیر فلسفی در منابع فارسی همچون (ترخان، ۱۴۰۲، ص ۱۳۴-۱۳۹) و (سیسه‌موره، ۱۴۰۱، ص ۹۸-۱۰۱) مورد توجه قرار گرفته است.

از سوی دیگر، پل ریکور با نقد روان‌کاوی دین، بر لزوم فهم نمادهای دینی در چارچوب تفسیر متون تأکید می‌کند و معتقد است، نمادهای دینی بیان‌کننده‌ی فرایندهای روانی و فرهنگی عمیق انسان‌اند. این رویکرد توضیحی چندلایه و فلسفی از رابطه‌ی میان روان‌شناسی و معناشناسی دینی ارائه می‌دهد که در تحلیل داستان یوسف(ع) و سازوکارهای دفاعی برادران، به فهم بهتر کارکرد

نمادین و روانی روایت کمک می‌کند (Ricoeur, 1970, p.98). هانری کربن نیز در تحلیل نسبت قرآن و روان‌شناسی یونگ می‌نویسد: «قرآن جهان‌نمایی است که روان‌شناسی یونگ را از سطح انسان‌شناسی به افق الهیاتی ارتقا می‌دهد». (Corbin, 1969, p. 156) از این دیدگاه، بخشش یوسف(ع) در پایان داستان نشانه‌ای از یکپارچگی نهایی انسان است که در پرتو رحمت الهی و فراتر از صرف آگاهی روانی محقق می‌شود: «**وَرَحْمَتِی وَسِعَتْ کلَّ شَیءٍ**» (اعراف: ۱۵۶).

تحقیقات نوین نشان می‌دهند که ادغام اهداف الهی با تحولات روانی و رشد عاطفی می‌تواند به نتایج مثبت در زندگی فردی و اجتماعی منتج شود؛ تحولی که قرآن بر آن تأکید دارد و در اسناد معاصر روان‌شناسی نیز ستوده شده است (اقبالی و امامی‌پور، ۱۴۰۳، ص ۲۴۷؛ Peterson & Seligman, 2021, p.27). درنهایت، مقایسه‌ی این دو نظام معرفتی، یعنی قرآن و روان‌شناسی یونگ نشان می‌دهد که حتی با وجود اشتراک در تحلیلی از پویایی‌های روانی و ضرورت رویارویی با جنبه‌های تاریک نفس، تفاوت بنیادین در هدف وجود دارد. در روان‌شناسی یونگ، هدف نهایی تحقق «خود» است؛ اما در قرآن، هدف رهایی از نفس امّاره و رسیدن به قرب الهی است. به این ترتیب، قرآن کریم مفاهیم روان‌شناسی یونگ را در افقی الهیاتی و اخلاقی تعالی می‌بخشد و مسیر رشد و کمال انسان را به شکلی فراگیر و جامع ارائه می‌دهد.

۶- نتیجه‌گیری

این پژوهش با اتخاذ رویکردی بین‌رشته‌ای و تطبیقی میان نظام معرفتی قرآن و روان‌شناسی تحلیلی کارل گوستاو یونگ، به واکاوی عمیق داستان برادران یوسف(ع) در سوره‌ی یوسف پرداخت. یافته‌ها آشکار ساخت که این داستان فراتر از یک روایت تمثیلی- اخلاقی صرف، دربردارنده‌ی نقشه‌ای الهی برای شناخت، اصلاح و یکپارچه‌سازی روان آدمی است. روش تطبیق مفهومی_ تأویلی هم‌پوشانی‌های کارکردی چشمگیری میان قرآن و روان‌شناسی یونگ در تبیین ساختار روان و مسیر کمال درونی نشان داد، هرچند تفاوت‌های بنیادین در مبانی هستی‌شناختی و غایت‌شناختی این دو نظام قابل‌چشم‌پوشی نیست.

یافته‌های محوری تحلیل حاکی از آن است که حسد برادران نه‌تنها رذیله‌ای اخلاقی، بلکه نمادی از تعارضات و سازوکارهای دفاعی ناخودآگاه است. این حسد به‌مثابه پدیده‌ی «فرافکنی سایه» (Shadow Projection) تفسیر می‌شود. برادران جنبه‌های سرکوب‌شده‌ی شخصیت خود را که توانایی مواجهه و ادغام آن را نداشتند، به یوسف(ع) فرافکنی کردند. این سازوکار دفاعی مهم زنجیره‌ای از واکنش‌های روانی را به دنبال داشت که در متن قرآنی با دقت تمام ثبت‌شده است: «نقاب‌گذاری» (Persona) در صحنه‌ی پیراهن خونین، «انکار» (Denial) واقعیت قتل از طریق روایت دروغین گرگ و درنهایت، «واپس‌زنی» (Repression) طولانی‌مدت گناه در اعماق ناخودآگاه.

نکته قابل‌تأمل تلاقی معنایی مفهوم یونگی «سایه» با مفهوم قرآنی «نفس امّاره» است. هر دو به نیرویی درونی اشاره دارند که انسان را به تمایلات تاریک و ناپسند سوق می‌دهد. بااین‌حال، تفاوت در ماهیت این دو نیرو بنیادین است: در رویکرد یونگ، سایه کهن‌الگویی ذاتی

و غیرقابل‌حذف از ساختار روان است که شناخت آن شرط رشد فردی به‌شمار می‌آید، درحالی‌که در نگاه قرآنی، نفس امّاره حالتی عارضی و ناشی از غفلت از ذکر الهی است که اصلاح آن تنها از طریق تزکیه و اتصال به لطف الهی ممکن می‌شود. این تمایز نشان می‌دهد، غایت تحول روانی- اخلاقی در قرآن با عامل الهی و فرایند دوسویه‌ی توبه گره خورده؛ اما در دیدگاه یونگ، فرایندی درون‌زا و متکی بر تجربه‌ی شخصی است.

نقطه‌ی عطف داستان و فرایند تحول روانی در بازگشت و توبه‌ی برادران متجلی می‌شود. اعتراف آنان به خطا: «**قَالُوا تَاللهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِن كُنَّا لَخَاطِئِينَ**» (یوسف: ۹۱) و پذیرش مسئولیت آغازگر فرایند یکپارچه‌سازی روانی است که در روان‌شناسی یونگ، با «فردیت» (Individuation) همسو است. توبه به‌مثابه بازسازی شخصیت و بازگشت به فطرت الهی و فردیت به‌عنوان سفری به‌سوی «خودِ کامل» (Self) و تعادل روانی، هر دو مسیرهایی رنج‌آور اما مستقیم به‌سوی کمال درونی و هم‌صدایی با اصول اخلاقی ارائه می‌دهند؛ با این تفاوت که مسیر قرآنی با سلسله‌مراتب مشخص (نفس امّاره، لوّامه و مطمئنه) تعریف می‌شود، درحالی‌که الگوی یونگی جریانی پیوسته و غیرسلسله‌مراتبی است.

نمادهای قرآنی نقش حیاتی در این تحلیل داشتند؛ زیرا زبان ناخودآگاه جمعی را بازنمایی می‌کنند. چاه «غیابت الجُبّ» صرفاً یک مکان فیزیکی نیست، بلکه کهن‌الگویی جهانی است که نزول قهرمان به جهان زیرین و تاریکی ناخودآگاه را نمادین می‌کند و سازوکار سرکوب و نسیان حقیقت را در برادران بازتاب می‌دهد؛ همچنین پیراهن و زندان، به‌ترتیب پوشش ظاهری فریب و محدودیت‌های روانی یا ساختاری را نشان می‌دهند. این نمادها چنان‌که در تفاسیر معتبری چون المیزان و التحریر و التنویر آمده است، پلی میان عقل و قلب ایجاد می‌کند و انسان را به فهم بهتر خویشتن و تعالی رهنمون می‌شود.

بااین‌حال، پژوهش با ملاحظات و محدودیت‌هایی مواجه است که نباید نادیده گرفته شود: نخست، خطر «تقلیل‌گرایی» (Reductionism) مفاهیم متعالی الهیاتی مانند توبه و قرب الهی به پدیده‌های صرفاً روان‌شناختی وجود دارد که تلاش شد، با اتکا بر تفاسیر معتبر کلاسیک، این خطر کاهش یابد؛ اما احتیاط بیشتر ضروری است؛ دوم، تمرکز محدود بر سوره‌ی یوسف و کم‌توجهی به ابعاد عرفانی و فلسفی نمادها ممکن است به درک ناقصی از پیام‌های معنوی منجر شود؛ سوم، دست‌یابی به تطبیق کامل میان دو نظام معرفتی با مبانی متفاوت، به علت پیچیدگی‌های معناشناختی و چندلایه بودن مفاهیم، کار آسانی نیست و نیازمند چارچوب‌های روش‌شناسی دقیق‌تر در آینده است؛ همچنین رویکرد میان‌رشته‌ای ممکن است برخی جنبه‌های فرهنگی و تاریخی متون قرآنی را نادیده بگیرد و زمینه‌ی سوءبرداشت را فراهم آورد.

پیشنهاد می‌شود، پژوهش‌های آتی دامنه‌ی خود را به دیگر قصص و آموزه‌های قرآنی گسترش دهند، از تحلیل‌های عرفانی و فلسفی عمیق‌تر بهره جویند و با به‌کارگیری داده‌های تجربی و روش‌های کاربردی- میدانی، امکان ارزیابی عملی تأثیر مواجهه‌ی آگاهانه با سایه (یا نفس امّاره) را در ارتقای سلامت روانی- اجتماعی و کاهش رذایل اخلاقی فراهم آورند؛ همچنین بررسی بیشتر

سازوکارهای دفاعی، کهن‌الگوهای جمعی و ارتباط میان مفاهیم اخلاقی با نظریه‌های روان‌شناسی می‌تواند درک عمیق‌تری از اهداف غایی انسان در قرآن به‌دست دهد.

درنهایت، این پژوهش تأکید می‌کند که قرآن کریم فراتر از منبعی برای هدایت رفتار، دریچه‌ای ژرف به‌سوی شناخت نفس و روان انسان است که قرن‌ها پیش از روان‌شناسی مدرن، لایه‌های عمیق وجودی را روشن ساخته و مسیر کمال و رشد معنوی را به روی هر فرد گشوده است. روان‌شناسی تحلیلی یونگ با تأکید بر نمادها و ناخودآگاه جمعی، افق‌های نوینی برای درک علمی این زبان هنرمندانه و نمادین گشوده است. قرآن و روان‌شناسی، هر دو در بستر نمادها، زبان مشترکی یافته‌اند تا انسان را در مسیر تحقق آرمان‌های اخلاقی، معنوی و روانی همراهی کنند؛ همراهی‌ای که پاسخی به نیاز عمیق انسان برای فهم و انسجام درونی است و تنها با پیوند میان علوم مقدس و انسانی می‌تواند به رؤیت واقعی‌تری از خویشتن و هستی منجر شود.

منابع

- قرآن کریم.
- آذربایجانی، مسعود؛ سید مهدی موسوی‌اصل؛ درآمدی بر روان‌شناسی دین؛ تهران: سمت، ۱۴۰۳ ش.
- ابن‌عاشور، محمد طاهر؛ التحریر و التنویر؛ تونس: دار سحنون، ۱۴۲۰ ق.
- ابن‌عربی، محی‌الدین؛ الفتوحات المکیه؛ بیروت: دار صادر، ۱۴۲۲ ق.
- ابن‌قیم جوزیه، محمد؛ إغاثة اللهفان من مصاید الشیطان؛ ریاض: دار عالم الفوائد، ۱۴۲۵ ق.
- ابن‌کثیر، اسماعیل؛ تفسیر القرآن العظیم؛ بیروت: دارالفکر، ۱۴۲۴ ق.
- دوست‌قرین، فاطمه؛ محمدی، مریم؛ اوحدی اصفهانی، مهرانگیز؛ «بررسی کهن‌الگوی سایه یونگ در هفت‌پیکر نظامی»؛ جامعه‌شناسی فرهنگ و هنر، دوره‌ی ۵، شماره‌ی ۵، ۱۴۰۲ ش.
- اقبالی، حسین؛ امامی‌پور، سوزان؛ «تحلیل مضمون ابعاد تحول روان‌شناختی حاصل از رنج از دیدگاه قرآن کریم»؛ مطالعات اجتماعی قرآن، شماره‌ی ۲، ۱۴۰۳ ش.
- برنارد اسپیلکا؛ روان‌شناسی دین بر اساس رویکرد تجربی؛ ترجمه‌ی محمد دهقانی؛ تهران: رشد، ۱۴۰۴ ش.
- بلیسکر، ریچارد؛ یونگ؛ ترجمه‌ی حسین پاینده؛ تهران: طرح نو، ۱۳۸۴ ش.
- ترخان، مرتضی و همکاران؛ مقدمه‌ای بر روان‌شناسی دین؛ تهران: ارجمند، ۱۴۰۲ ش.
- جعفری، محمدتقی؛ روان‌شناسی تحلیلی یونگ و کاربرد آن در زمینه فرهنگ و هنر؛ تهران: چشمه، ۱۳۹۹ ش.
- سهروردی، شهاب‌الدین؛ حکمه‌الاشراق؛ تهران: علمی، بی‌تا.
- سیسه‌موره، تیموتی؛ روان‌شناسی دین و معنویت: شناخت عمیق و دقیق؛ ترجمه‌ی فرزانه رسانه و مجتبی دلیر، تهران: ارجمند، ۱۴۰۱ س.
- شمیسا، سیروس؛ نقد ادبی؛ چاپ چهارم، تهران: فردوس، ۱۳۸۳ ش.
- طباطبایی، محمدحسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۹۰ ش.
- طبری، أبوجعفر محمدبن‌جریر؛ جامع البیان عن تأویل آی القرآن (تفسیر الطبری)؛ عمان: دارالاعلام، مکتب التحقیق و الاعداد، ۲۰۰۲ م.
- عباسی، حبیب‌الله؛ «کارکرد نقاب در شعر»؛ مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی، شماره‌ی ۱، ۱۳۸۵ ش.
- عبدالملکی، سعید؛ روان‌شناسی دین؛ تهران: طلایی، ۱۴۰۲ ش.
- کندی، علی؛ الرمز و القناع فی‌الشعر العربی الحدیث؛ بیروت: دارالکتب الجدیدة المتحدة، ۲۰۰۳ م.
- مکارم شیرازی، ناصر و جمعی از نویسندگان؛ تفسیر نمونه؛ چاپ هیجدهم، تهران: دارالکتاب الاسلامی، ۱۳۸۷ ش.
- قرطبی، محمدبن‌احمد؛ الجامع لأحکام القرآن؛ بیروت: دارالفکر، ۱۴۲۳ ق.
- محققیان، زهرا؛ «تحلیل کهن‌الگویی رؤیای یوسف(ع) بر پایه نمادها و اسطوره‌های اقوام سامی»؛ مطالعات تاریخی قرآن و حدیث، شماره‌ی ۶۵، ۱۳۹۸ ش.
- ملاصدرا، صدرالدین شیرازی؛ الأسفار الأربعة؛ قم: مؤسسه مطالعات اسلامی، ۱۳۸۰ ش.

• مولـوی، جلال‌الدیـن؛ مثنـوی معنـوی؛ دفـتر ششـم، بخـش ۱۰۰، در سـایتِ گنجـور: https://ganjoor.net/sh۱۰۰/moulavi/masnavi/daftar۶، دسترســی در ۱۳ مهــر ۱۴۰۴ ش.
• ویلیام جیمز؛ تنوع تجربه‌ی دینی؛ ترجمه‌ی حسین کیانی؛ تهران: حکمت، ۱۳۹۳ ش.
• یونـگ، کارل گوسـتاو؛ مشـکلات روانـی انسـان مـدرن؛ ترجمـه‌ی محمـد بهفـروزی؛ چـاپ دوم، تهـران: جامـی، ۱۳۸۴ ش.
• Adorno, T. W. The Authoritarian Personality; New York: Harper & Row, 1950.
• Brooke, Giambonini & Stich. Jungian Psychology and the Human Sciences, 2024, Vol.1, pp. 20- 50
• Campbell, J. The Hero with a Thousand Faces; New York: Pantheon Books, 1949.
• Corbin, H. Creative Imagination in the Sufism of Ibn Arabi; Princeton University Press, 1969.
• Corbin, H. The Man of Light in Iranian Sufism; London: Allen & Unwin, 1969.
• Durkheim, É. The Division of Labor in Society; New York: Free Press, 1893.
• Egan, G. The Skilled Helper: A Problem-Management and Opportunity-Development Approach to Helping; Cengage Learning, 2020.
• Erikson, Erik H. Identity and the Life Cycle; New York: International Universities Press, 1959
• Jung, C.G. (1953). Psychology and Alchemy. Princeton University Press.
• Jung, C.G. (1956). The Practice of Psychotherapy. Princeton University Press.
• Jung, C.G. Psychology and Religion; West and East, Princeton University Press,1958.
• Jung, C.G. Aion: Researches into the Phenomenology of the Self; Princeton University Press, 1959.
• Jung, C.G. Memories, Dreams, Reflections; New York: Vintage, 1961.
• Jung, C.G. Man and His Symbols; London: Aldus Books, 1964.
• Jung, C. G. Psychological Aspects of the Persona; Collected Works, Vol. 9, Princeton: Princeton University Press, 1953.
• Jung, C. G. Aion: Researches into the Phenomenology of the Self; Princeton: Princeton University Press, 1959.
• Jung, C. G. The Structure and Dynamics of the Psyche; Collected Works, Vol. 8, Princeton: Princeton University Press, 1964.
• Jung, C. G. The Undiscovered Self; Princeton: Princeton University Press, 1958.
• Jung, C. G. Modern Man in Search of a Soul; Princeton: Princeton University Press, 1961.
• Jung, C. G. Man and His Symbols; London: Aldus Books, 1964.
• Schmitt, R. The Shadow Self: Psychological and Spiritual Integration in Jungian Theory; Psychology and Spirituality Review, 8(1), 2021, pp 12- 25.
• Scott, Jeffrey. The Individuation Process: Carl Jung's 3 Stages to Becoming Whole, 2025, pp15- 45.
• Lacan, J. Écrits: A Selection; London: Tavistock Publications, 1977.

- Maslow, A. H. Motivation and Personality; New York: Harper & Row, 1954.
- Peterson, C., & Seligman, M. E. P. Character Strengths and Virtues: A Handbook and Classification; Oxford University Press, 2021.
- Ricoeur, Paul. Freud and Philosophy: An Essay on Interpretation. New Haven: Yale University Press, 1970.
- Stein, Murray. Symbols and the Transformation of the Psyche; In: Jungian Psychology and the Human Sciences, Routledge, 2021, pp. 450- 470.